**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

**مقام دوم: دوران امر در اقل و اکثر بین اجزاء تحلیلی عقلی**

مقام دوم در اقل و اکثر ارتباطی آنجاست که شک در شرائط واجب باشد یا به تعبیر علمی شک در اجزاء تحلیلی عقلی باشد.

**مطلب اول:** **توضیح محل نزاع**

توضیح محل نزاع در این مقام این است که گاهی آن اکثری که مشکوک است جزء واجب تلقی می‌شود اگر وجوبش ثابت شود مثل سوره نسبت به نماز. گاهی آن اکثر مشکوک قید یا شرط واجب است مثلا شک دارم آیا آنچه که واجب است نماز میت است بدون قید طهارت و وضو یا نه واجب، نماز میت است با قید طهارت؟

اینجا دو اصطلاح با نگاه به این موضوع خلق می‌شود:

**اصطلاح اول:** شک داریم طهارت شرط نماز میت است یا شرط نماز نیست، این عنوان خلق می‌شود شک داریم در شرطیت طهارت برای نماز، شک در شرطیت، شک در اینکه طهارت قید نماز است یا نه؟

**اصطلاح دوم:** در بحث مقدمۀ واجب به تفصیل بیان شده است که هر شرطی در حقیقت اتصاف به شرط، جزئی از اجزاء آن واجب است، لذا در هر شرطی می‌شود اینگونه تعبیر کرد در همین محل بحث، آیا نماز متصف و مقید به وضو واجب شده است یا نه؟ که در حقیقت این تقید به وضو می‌شود جزء نماز، همان عبارتی که در منطق خوانده‌ایم «تقید جزء و قید خارج».

به عبارت دیگر عقل که این شرط و مشروط را تحلیل می‌کند و رابطۀ این دو را می‌سنجد، می‌گوید آیا اتصاف نماز به این شرط وجود دارد یا وجود ندارد؟ با این نگاه بحث از شرائط واجب در حقیقت می‌شود بحث از جزء تحلیلی عقلی.

برای توضیح بیشتر محل بحث عرض می‌کنیم شرائط یا به تعبیر دیگر اجزاء تحلیلی عقلی از جهت کیفیت ارتباط شرط با مشروط بر سه قسم است:

**قسم اول:** آن قید و شرطی که محتمل است دخیل در واجب و در مأموربه باشد، وجود مستقل دارد از مقید و مشروط، دو وجود مستقل با هم ضمیمه می‌شوند، مثل طهارت نسبت به نماز، تستر نسبت به نماز و استقبال قبله نسبت به نماز، که این شرط یک وجود مستقل است و در کنار مشروط قرار می‌گیرد.

**قسم دوم:** این قید مشکوک خارج از ذات مقید است ولی وجود مستقل در کنار مأموربه نیست بلکه عرضی است که قائم به مأموربه است، وجود این قید محلش همان مأموربه است، وجود مستقل مغایر با او در خارج ندارد، عرض و معروض هستند مثل قید ایمان نسبت به رقبه. شک داریم آیا مولا گفت «اعتق رقبۀ» یا گفته «اعتق رقبۀ مؤمنه»؟

**قسم سوم:** آن قیدی که ما احتمال می‌دهیم دخیل در مأموربه باشد، با این مقید و مأموربه نه دو وجود مستقل هستند مثل طهارت و نماز و نه عرض و معروض هستند مثل قید ایمان نسبت به رقبه، بلکه وجود واحد است که این وجود واحد را عقل تحلیل می‌کند به دو وجود مثل ناطقیت نسبت به انسان، فصل نسبت به جنس.

**مثال شرعی:** روز عید قربان شک دارد مولا فرموده است «اذبح ذبیحۀ» مولا جنس را گفته است یا نه جنس را با فصل گفته است «اذبح غنما» اینجا صفت غنمیت که در غنم فرض می‌شود فصل اوست، جنس و فصل، نه دو وجود مستقل هستند و نه عرض و معروض هستند یک وجود بیشتر نیست عقل او را تحلیل می‌کند به جنس و فصل.

**خلاصۀ کلام:** در شک در قید و شرط واجب است، این قید و شرط بر سه قسم است، گاهی این قید مشکوک وجود مستقل است در کنار مأموربه و مقید، مثل طهارت نسبت به نماز، گاهی رابطۀ آنها دو وجود هستند و عرض و معروض هستند مثل ایمان نسبت به رقبه و در مرتبۀ سوم این قید و شرط نه دو وجود مستقل هستند و نه عرض و معروض، صرفا مثل فصل نسبت به جنس، در مقام دوم در اقل و اکثر ارتباطی بحث ما فعلا در دو قسم اول است. شک داریم آیا این واجب مقید به قیدی و مشروط به شرطی است یا نه؟ و آن شرط یا وجود مستقل دارد مثل طهارت نسبت به نماز و یا اگر وجود مستقل ندارد عرض است نسبت به معروض، قسم سوم که شک در قید باشد ولی آن قید تحلیلی است در مقام سوم بحث می‌شود.

**مطلب دوم:** **وظیفۀ عملی در مقام دوم**

در این مقام دوم اگر شک کردیم نماز میت مقید به وضو است یا نه؟ شک کردیم آیا مأموربه مولا رقبه است یا رقبۀ مقید به ایمان است، اینجا چه کنیم؟

محقق خراسانی می‌فرمایند در این صورت برائت عقلی از قید جاری نمی‌شود، نمی‌توانیم بگوییم اصل نماز واجب است شک داریم در تقیدش به طهارت، این تقید به طهارت را نفی کنیم و بگوییم دلیل نداریم قاعدۀ قبح عقاب بدون بیان جاری می‌شود.

محقق خراسانی می‌فرمایند در صورت گذشته هم که شک در جزء خارجی بود مثل سوره نسبت به نماز هر چند ما آنجا هم گفتیم برائت عقلی جاری نمی‌شود ولی اینجا برائت عقلی اصلا قابل تصور نیست. وجه آن این است که ایشان می‌فرمایند روشن است برائت وقتی جاری می‌شود که علم اجمالی منحل شود به علم تفصیلی و شک بدوی، آنجا نسبت به مشکوک قاعدۀ قبح عقاب بدون بیان جاری می‌شود اما در ما نحن فیه شک در اقل و اکثر در این مقام برمی‌گردد به دوران امر بین متباینین و در دوران امر بین متباینین همه می‌گویند احتیاط واجب است.

محقق خراسانی می‌فرمایند در حقیقت کلی طبیعی در خارج عین وجود فردش هست، این روشن است، در ما نحن فیه نماز با وضو اگر در خارج محقق شود آیا فرد مباینی هست با نماز بدون وضو یا فرد مباینی نیست؟ بدون شبهه اینها دو فرد مباین هستند با هم، رقبۀ مؤمنه در خارج غیر از رقبۀ کافره نیست؟ بدون شبهه این دو فرد مباین هستند، در دوران امر بین متباینین همۀ علمای اصول می‌گفتند احتیاط واجب است و اینجا هم دوران امر بین متباینین است. رقبۀ مؤمنه با رقبۀ کافره اینها دو فرد مباین هستند و اقل و اکثر نیستند و در قسم اول نماز با وضو با نماز بدون وضو این دو فرد مباین هستند، متباینین شدند و در دوران امر بین متباینین عقل می‌گوید باید احتیاط کرد، پس جای جریان برائت نیست.[[2]](#footnote-2)

محقق خوئی در مصباح الاصول ج 2 ص 446 از این دلیل محقق خراسانی دو جواب می‌دهند و نتیجه می‌گیرند بعد از این دو جواب، ما نحن فیه از دوران امر بین متباینین خارج است و همان اقل و اکثر است و یقین در اقل و شک در اکثر داریم قاعدۀ قبح عقاب بدون بیان نسبت به اکثر جاری می‌شود.[[3]](#footnote-3)

1. - جلسه 95 – مسلسل 213– ‌سه‌شنبه – 18/03/1400 [↑](#footnote-ref-1)
2. - كفاية الأصول جلد : 1 صفحه : 367:« وينبغي التنبيه على أمور :الأول : إنّه ظهر مما مرّ حال دوران الأمر بين المشروط بشيء ومطلقه ، وبين الخاص كالإنسان وعامه كالحيوان ، وإنّه لا مجال ها هنا للبراءة عقلاً ، بل كان الأمر فيهما أظهر ، فإن الانحلال المتوهم في الأقلّ والأكثر لا يكاد يتوهم هاهنا ، بداهة أن الأجزاء التحليلية لا يكاد يتصف باللزوم من باب المقدمة عقلاً ، فالصلاة ـ مثلاً ـ في ضمن الصلاة المشروطة أو الخاصة موجودة بعين وجودها ، وفي ضمن صلاة أُخرى فاقدة لشرطها وخصوصيتها تكون متباينة للمأمور بها ، كما لا يخفى». [↑](#footnote-ref-2)
3. - مصباح الأصول( مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : 1 صفحه : 446 :«و استشكل صاحب الكفاية (ره) في جريان البراءة العقلية فيه و في سابقه بدعوى أن جريان البراءة في موارد دوران الأمر بين الأقل و الأكثر مبنى على انحلال العلم الإجمالي بكون الأقل متيقنا على كل تقدير. و المقام ليس كذلك لأن وجود الطبيعي في ضمن المقيد متحد معه بل عينه خارجا، و وجود الطبيعي في ضمن غيره مما هو فاقد للقيد مباين له، فلا يكون هناك قدر متيقن في في البين لينحل به العلم الإجمالي و تجري أصالة البراءة.

   و فيه (أولا)- ان الملاك في الانحلال جريان الأصل في بعض الأطراف بلا معارض، كما مر مرارا. و المقام كذلك، فان تعلق التكليف بطبيعي الرقبة المردد بين الإطلاق بالنسبة إلى الإيمان و الكفر أو التقييد بخصوص الإيمان‌ معلوم و هذا هو القدر المتيقن. إنما الشك في خصوصية الإطلاق و التقييد، و حيث أن في الإطلاق توسعة على المكلف لا ضيقا و كلفة عليه، فلا يكون موردا لجريان الأصل في نفسه، فتجري أصالة البراءة عن التقييد بلا معارض.

   و (بعبارة أخرى) المراد من كون الأقل متيقنا الموجب لانحلال العلم الإجمالي ليس هو المتيقن في مقام الامتثال، كي يقال أن وجود الطبيعي في ضمن المقيد مباين مع وجوده في ضمن غيره، فلا يكون هناك قدر متيقن، بل المراد هو المتيقن في مقام تعلق التكليف و ثبوته. و لا ينبغي الإشكال في وجود القدر المتيقن في هذا المقام، فان تعلق التكليف بالطبيعي المردد بين الإطلاق و التقييد متيقن. إنما الشك في خصوصية الإطلاق و التقييد فتجري البراءة عن التقييد بلا معارض على ما ذكرناه مرارا.

   و (ثانيا)- ان هذا الإشكال لو تم لجرى في الشك في الجزئية أيضا، و ذلك لأن كل واحد من الأجزاء له اعتباران: (الأول)- اعتبار الجزئية و ان الوجوب المتعلق بالمركب متعلق به ضمنا. (الثاني)- اعتبار الشرطية و ان سائر الأجزاء مقيد به، لأن الكلام في الأقل و الأكثر الارتباطيين، فيكون الشك في الجزئية شكا في الشرطية بالاعتبار الثاني. فيجري الإشكال المذكور، فلا وجه لاختصاصه بالشك في الشرطية». [↑](#footnote-ref-3)